

فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در مکتب امیر المؤمنین علی^(ع) (۱۳) حکمت ۳۹۲

به توفیق الهی طی سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ و در شماره‌های ۲۴ تا ۳۵ بحث‌هایی با عنوان فوق در فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی به محضر خوانندگان گرامی تقدیم گردید. نگارنده با عملیاتی کردن روش پژوهشی خاصی که پس از سال‌ها تحقیق و مطالعه در متون اسلامی دست اول بدان دست یازیده، و در راستای تولید و سامان‌دهی یک دانشی تخصصی نظام مند به نام «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی»، بخش‌هایی از خطبه‌های ۴۵، ۲۳ و ۱۶ را مورد بررسی و واکاوی قرار داد و آن را قالب سخن سردبیر عرضه نمود. اکنون که به توفیق خدای سبحان - که هر توفیقی که هست از ذات کبریایی بی‌همتای اوست - دگر باره فرصتی برای نگارش سخن سردبیر در این فصلنامه وزین و رو به ترقی و پیشرفت فراهم آمده، بر سر آنیم تا همان بحث را پی بگیریم و با نگاه کرامت‌مدار و شاگرد نواز مولای متقیان و امام عارفان امیر مؤمنان علی - علیه‌الصلاة والسلام - خدمتی هر چند بی‌مقدار و ناچیز به گسترش فرهنگ علوی در عرصه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی عرضه بداریم؛ که گفته‌اند:

پای ملخی پیش سلیمان بردن / عیب است ولیکن هنر است از موری.

آیین روش شناختی خاص نگارنده در مواجهه معرفتی فلسفی - تربیتی با متون دست اول اسلامی (= قرآن کریم و سنت معصومین علیهم السلام) عناصر و مؤلفه‌هایی دارد که خلاصه‌ای از آن چنین است:

الف. فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشی میان رشته‌ای و متشکل از ساختاری دو وجهی یا پیکره‌ای دو مؤلفه‌ای است که در آن فلسفه، جنبه مضاف و تعلیم و تربیت اسلامی، جنبه مضاف الیه دارد: «فلسفه» «تعلیم و تربیت اسلامی»، نه اینکه فلسفه تعلیم و تربیت، موصوف و اسلامی، وصف آن قرار گیرد: «فلسفه تعلیم و تربیت» «اسلامی».

ب. بخش اول این دانش، یعنی فلسفه، حاوی گزاره‌های اخباری و بخش دوم آن، یعنی تعلیم و تربیت اسلامی، شامل گزاره‌های انشائی است.

ج. این گزاره‌های اخباری، بسته به موضوع‌های آن‌ها نام‌گذاری و دسته‌بندی می‌شوند، چنان‌که گزاره‌های انشایی نیز بنابراین که به چه چیز وادار(باید) و از چه چیز بازداشت (نباید) کنند، به اقسامی تقسیم می‌شوند.

د. بخش اول، اصل و زیربنا و بخش دوم، فرع و روبنا است.

ه. ما نه با رویکرد کسانی موافقیم که فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را با نگاهی حداقلی و صرفاً منحصر در فهم و استخراج و تدوین مبانی فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی تلقی می‌کنند، و نه رویکرد کسانی را می‌پذیریم که فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را با رویکردی حداکثری و مشتمل برهم تبیین مبانی نظری تعلیم و تربیت اسلامی و هم تبیین دلالت‌های تربیتی آن حتی درحد ورود به جزئیات، مثلاً تعیین فنون تربیتی، در نظر می‌گیرند؛ رویکرد ما ضمن اینکه دامنه معرفتی و عملیاتی دانش فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را دامنه ای حداکثری و شامل هر دو بخش گزاره‌های فلسفی و مدلول‌های تربیتی و البته با نگاه زیربنا - روبنا یا اصل - فرع تلقی می‌کند، اما به این دلیل که این دانش را اولاً و بالذات در زمره علوم فلسفی یا فلسفه‌های مضاف و البته کاربردی اسلامی و ثانیاً و بالعرض در شمار علوم تربیتی اسلامی در نظر می‌آورد، و فلسفی بودن ذاتی این دانش - چونان همه علوم فلسفی دیگر- مقتضی بسنده کردن به کلیات و وارد نشدن به جزئیات در بخش مدلول‌های تربیتی است، لذا قلمرو این دانش اسلامی، شامل هم مبانی فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی و هم مدلول‌های تربیتی آن اما فقط در حد مدلول‌های عام و کلی خواهد بود. به دست آوردن و معرفی کردن مدلول‌های جزئی تربیتی به عهده متخصصان و دانشمندان دیگر حوزه‌های علوم تربیتی از قبیل برنامه‌ریزی درسی، تکنولوژی آموزشی، و مدیریت آموزشی است. در مجموع، به دلیل همین نگاه دو بعدی به پیکره دانش فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی است که راقم در نوشته‌های خود فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی را این گونه تعریف کرده است: «فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، یکی از علوم فلسفی اسلامی است که با روش عقلی و استدلالی به بازشناسی و بازنگاری بنیان‌های فلسفی و نظری تعلیم و تربیت اسلامی از یک سو و استکشاف و استخراج دلالت‌های تربیتی متناسب با آن بنیان‌ها از سوی دیگری پردازد.» (بهشتی، تأملات فلسفی در تعلیم و تربیت، ۱۳۸۹: ۱۶۵) و در نگاهی جامع‌تر بدین‌سان معرفی می‌شود:

« فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی اولاً و بالذات یکی از علوم فلسفی یا فلسفه‌های مضاف اسلامی و ثانیاً و بالعرض یکی از علوم تربیتی اسلامی است که بر اساس منابع سه گانه قرآن، سنت و عقل و با روش تعقلی و برهانی به بازشناسی، بازآفرینی، و بازنگاری بنیان‌های فلسفی تعلیم و تربیت اسلامی از یک سو و استنتاج مدلول‌های تربیتی کلی آن‌ها از سوی دیگر می‌پردازد.»

در باره این تعریف چند نکته قابل ذکر است:

یک. دو قید « اولاً و بالذات » و « ثانیاً و بالعرض » برای تفکیک دو حیث تعلق این دانش است. این دانش بالذات به علوم فلسفی یا عقلی اسلامی تعلق دارد و بالعرض متعلق به علوم تربیتی اسلامی است. دلیل این تعلق ذاتی و عرضی در همان دو وجه زیربنایی - روبنایی یا اصلی - فرعی این علم نهفته است. چون بخش فلسفی به مثابه زیربنا یا اصل و بخش تربیتی به منزله روبنا یا فرع تلقی می‌شود، لذا دو حیث بالذات و بالعرض در جغرافیای معرفتی این علم رقم می‌خورد.

دو. دانش نام برده در زمره علوم فلسفی یا عقلی اسلامی است، نه علوم نقلی اسلامی از قبیل فقه و تفسیر و رجال و تاریخ و مانند آن.

سه. قرآن، سنت و عقل، منابع سه گانه تولید دانش فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی است. بدیهی است که ساحت قرآن و سنت به عنوان منابع وحیانی دانش مزبور از هر گونه شک و تردید مبرا و مطهر بوده و به همین جهت، این دو در عالی‌ترین جایگاه منابع معرفتی همه علوم اسلامی و از جمله علم فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی قرار دارند. اما سخن در این است که فهم قرآن و سنت نیز جز به مدد عقل امکان پذیر نیست و اگر در این دو منبع پای گزاره‌هایی در میان باشد که از دسترس عقل به دور است، بدون شک مقدمات آن‌ها می‌تواند در قلمرو فهم عقل باشد. برای مثال، هر چند عقل را راهی به فهم و درک جزئیات عوالم پس از مرگ نیست، اما فهم و اثبات کلیات آن‌ها بدون کار بست عقل امکان نخواهد داشت.

چهار. عقل از یک منظر به عقل ابزاری و عقل منبعی تقسیم می‌شود. عقل ابزاری، چنان که از نامش پیداست، ابزار فهم و درک متون دینی است. اما عقل منبعی، جنبه ابزاری ندارد، بلکه خود از حجیت و سندیت معرفتی برخوردار بوده، حجیت احکامش جنبه بالذات خواهد داشت

نه بالعرض. به دیگر سخن، درستی احکام عقل منبعی، از ذات عقل بر می‌خیزد و نیازمند تأیید شارع نیست. در همین راستا است که بزرگان علم اصول فقه، برای مثال، حجیت قطع را ذاتی آن می‌دانند. (الانصاری، فرائد الاصول، الجزء الاول، ۱۴۳۲: ۳۱-۳۰) و به عبارت دیگر، عقل منبعی منشأ تأسیس معارف عقلی است و می‌تواند مستقلاً به تولید و تأسیس گزاره‌های عقلی خودکفا اقدام نماید.

و. گزاره‌های تربیتی دانش فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بنا به دامنه شمول خود به دو دسته گزاره‌های کلی و جزئی تقسیم می‌شوند. این هر دو گزاره اگر ناظر به وضع مطلوب و لازم الوصول باشند، «هدف» خوانده می‌شوند.

ز. گزاره‌های تربیتی کلی اگر معطوف به معیارهای راهنمای عمل تربیت باشند، «اصل» نام می‌گیرند.

ح. گزاره‌های تربیتی جزئی اگر بیانگر وسایل دستیابی به اهداف باشند، «روش» نامیده می‌شوند.

ط. همان‌گونه که در بند ب گفته شد، زبان معمول و متعارف گزاره‌های تربیتی در متون اسلامی، زبان انشائی است. حال اگر در مواردی به جای انشاء از اخبار استفاده شود، حتما پای مصلحتی در کار بوده است. انشاء نیز از دو حال خارج نیست: یا جنبه باید دارد یا نباید. در نتیجه، به جز تقسیمات مندرج در بندهای فوق، می‌توان از تقسیم دیگری در خصوص گزاره‌های تربیتی اسلامی نیز سخن گفت: گزاره‌های تربیتی اسلامی یا جنبه «ایجابی» دارند، یا «سلبی». ایجابیات گزاره‌های تربیتی، در هر سه بخش هدف‌ها، اصول، و روش‌ها، معطوف به لزوم واداشتن مربی به حرکت تربیتی و سلبیات گزاره‌های تربیتی، باز هم در هر سه بخش نام برده، ناظر به لزوم بازداشتن وی از حرکت ضد تربیتی است.

ی. هر دو قسم گزاره‌های اخباری و انشائی تشکیل دهنده دانش فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی در مجموع به وجود آورنده «محتوا»ی این دانش به شمار می‌آیند.^۱

۱. خواننده محترم برای آشنایی بیشتر و جامع تر با این روش پژوهشی می‌تواند به مقاله ای که نگارنده در سال ۱۳۹۶ در شماره ۲۳ فصلنامه علمی - پژوهشی قیسات با عنوان «نظریه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بر مبنای حکمت متعالیه (نظریه حکمت متعالیه تعلیم و تربیت)؛ مفهوم شناسی و روش شناسی» به چاپ رسانده، مراجعه کند.

اکنون با الگو قرار دادن آیین روش شناختی پژوهشی فوق‌البيان، رشته بحث را با بررسی یکی دیگر از کلمات در بار مولای متقیان پی می‌گیریم. ضمناً در شماره‌های پیش رو به دلیل ضیق مجال در نگارش سخن سر دبیر، تحلیل و واشکافت فلسفی - تربیتی بخش‌های کوتاهی از سخنان در فشان حضرت امیر - علیه‌السلام - را در دستور کار قرار خواهیم داد و برای این شماره، حکمت ۳۹۲ را واکاوی خواهیم نمود. آن حضرت می‌فرماید:

« تکلّموا تعرفوا؛ فإن المرء مخبوءٌ تحت لسانه.»

سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا آدمی زیر زبان خود پنهان است.

این جمله - چنان که دیده می‌شود - از ساختار دو بخشی انشائی - اخباری برخوردار است. بخش اول؛ «تکلّموا تعرفوا» انشاء و بخش دوم؛ « فإن المرء مخبوءٌ تحت لسانه» اخبار است. ضمناً انشاء بودن بخش اول در جانب ایجاب و به تعبیر ما وادارنده است.

در بخش اول بر تکلم امر فرموده و ضمناً حکمتش را هم در یک کلمه و به طور سرپیسته بیان نموده است: « تکلّموا تعرفوا». این حکمت همانا اشاره‌ای است کوتاه اما بس پر مغز و پر معنا به نتیجه و حاصل سخن گفتن: تا شناخته شوید.

هر چند در فرهنگ تربیتی اسلام، در موارد فراوانی بر خاموشی و سکوت تأکید و سفارش شده، اما این حکم اطلاق ندارد. در برخی موقعیت‌ها لازم است متربی مسلمان سخن بگوید تا هنر پوشیده و توانایی پنهانش بر دیگران آشکار گردد؛ دیگرانی که گاه از چنین هنر و استعدادی برخوردار نیستند و با حرافی و لفاظی فضا را به دست می‌گیرند و انسان‌های ظاهر بین و کوتاه‌نگر را می‌فریبند و باطل را ستمکارانه و عوام فریبانه بر جای حق می‌نشانند و موجب انحراف و گمراهی برخی آدمیان می‌شوند. و البته که دیگرانی هم هستند که سخن‌شناس و هنردان‌اند و به محض سخن گفتن انسان‌های توانمند و مستعد، به سرعت گوهر نهفته در صدف کلامشان را تشخیص می‌دهند و خیر خواهانه و مشفقانه به پرورش آن همت می‌گمارند و زمینه ساز تعالی معنوی و علت معدّۀ تکامل وجودی شان می‌شوند. بدین‌سان نه سکوت مطلق، مطلوب آن‌الگوی تمام عیار و سرسلسله‌مربیان علوی است، نه تکلم همیشگی، دلخواه آن‌راد مرد حکمت خیز ولوی است.

اما در جمله بعد - که با لفظ «فَأَنَّ» شروع شده و به معنای زیرا و تعلیل بخش اول است می‌فرماید: «فإنَّ المرءَ مخبوءٌ تحت لسانه.» این جمله جنبهٔ اخباری دارد و چنان که گفته شد بیان‌گر دلیل آن فرمان یا حکمت آن انشاء است. به دیگر بیان می‌خواهد پرده از این حقیقت سترگ برگیرد که انسان یعنی بخشی از استعدادها و توانایی‌های انسانی انسان زیر زبانش پنهان است و مادام که سخن نگفته باشد هنرش نیز نهفته باشد.

در این‌جا از نویسندگان محترمی که با تلاش و همت خود، در به سامان رسیدن شمارهٔ ۵۹ فصلنامه ایفای نقش کردند، صمیمانه سپاسگزاریم و برای همگی آن‌ها آرزوی توفیقات علمی روزافزون داریم.

و الحمد لله رب العالمین

سعید بهشتی

دی ماه ۱۴۰۲